

روزی یکی از معلمین شریعت آمد و از راه امتحان از او پرسید: "ای استاد، چه باید بکنم تا وارث حیات جاودان شوم؟" عیسی به او فرمود: "در تورات چه نوشته شده؟ آن را چطور تفسیر می کنی؟" او جواب داد: "خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام قدرت و تمام ذهن خود دوست بدار و همسایه ات را مانند جان خود دوست بدار." عیسی فرمود: "درست جواب دادی. این کار را بکن که حیات خواهی داشت." اما او برای اینکه نشان دهد آدم بی غرضی است به عیسی گفت: همسایه من کیست؟ "عیسی چنین پاسخ گفت: "مردی که از اورشلیم به اریحا می رفت، به دست راهزنان افتاد. راهزنان او را لخت کردند و کتک زدند و به حال نیم مرده انداختند و رفتند. اتفاقاً کاهنی از همان راه می گذشت، اما وقتی او را دید از طرف دیگر جاده رد شد. همچنین یک لاوی به آن محل رسید و وقتی او را دید از طرف دیگر عبور کرد. پس از آن یک مسافر سامری به او رسید و وقتی او را دید، دلش به حال او سوخت. نزد او رفت، زخمهایش را با شراب شست و بر آنها روغن مالید و بست. وبعد او را برداشته، سوار چارپای خود کرد و به کاروانسرای برد و در آنجا از او پرستاری کرد. روز بعد دو سکه نقره در آورد و به صاحب کاروانسرا داد و گفت: 'از او مواظبت کن و اگر بیشتر از این خرج کردی، وقتی برگردم به تو می دهم.' به عقیده تو کدامیک از این سه نفر همسایه آن مردی که به دست دزدان افتاد به حساب می آید؟" جواب داد: "آن کسی که به او ترحم کرد." عیسی فرمود: "برو مثل او رفتار کن!" (لوقا ۱۰، ۲۵ تا ۳۷)

تصور کن: جایی آتش گرفته و در حال سوختن است، ولی هیچ کس کاری نکند و آتش را خاموش نکند. تصور کن: اتفاقی افتاده است و کسی کاری نکند، همه فقط تماشاچی باشند، و کسی آماده کمک کردن نباشد. تصور کن: یک حادثه بوقوع پیوسته، و هیچ کسی توان انجام کمک کردن به آسیب دیدگان را ندارد. غیر قابل تصور می باشد؟ - غیر انسانی؟ غیر قابل باور است، که انسانها واقعا می توانند مرتکب چنین کاری شوند؟

عیسی مسیح مثال رحم و محبت آن مرد سامری را دقیقاً در چنین شرایطی توضیح می دهد: که دو شخص، یکی کاهن و دیگری یک لاوی از کناران حادثه به این راحتی گذشته و چشم پوشی کرده در صورتی که آن شخص به سبب دستبرد راهزنان آسیب دیده و زخمی شده و احتیاج به کمک داشته ولی آنان از کمک رسانی به وی خوداری ورزیده اند. برای انسانهای آن زمان و اکنون این دو شخص حتی شاید قابل پذیرش بوده باشد. اما طبق مقرارت آیینی آن کاهن و آن شخص لاوی خودشان ناپاک به حساب میآمدند، اگر که خودبه آن شخص مجروح کمک می کردند، و دستشان به خون مجروح آلوده میگردید. و ناپاک شدن و یا نجس شدن در واقع به این معنا بوده است: که آنان برای مدتی حق انجام وظیفه در معبد را نمی داشتند و از آن حق محروم می شدند. آنان باید در حقیقت برای خود تصمیم می- گرفتند، کدامیک از فرمانهای الهی در این مواقع ضروری و لازم تربرای اجرا بوده: آیا فرمان پاک ماندن، یا فرمان و دستور کمک به کسانی که محتاج یاری می باشند. و آنان برای مورد اول تصمیم می- گیرند، عمل چنین تصمیمی، برای بسیاری انسانهای آن زمان کاملاً عادی و مورد قبول و پذیرش همگان بود.

و در آنجاست که فرد سومی نیز وارد ماجرا می شود: یک سامری. سامریان در آن زمان دارای صاحب ارزش و احترام و اعتبار درستی در واقع نبودند و کسی آنان را قبول نداشت. و علت اصلی آن هم نه از جهت معنوی و اخلاقی بود بلکه بخاطر مسائل و اعتقادات دینی و آیینی آنان می بود. سامریان در حقیقت بعنوان یک فرقه در آن زمان به حساب می آمدند و حتی امروزه نیز چنین است، بعنوان یک دسته و

گروه برای خودشان بودند که، هیچ کس مایل نبود با آنان ارتباط داشته باشند و برای همین همه سعی میکردند از آنان دوری نمایند. ولی در موقع وقوع آن حادثه، یک شخص سامری در اینجا به عنوان ناجی از راه رسیده و اقدام به کمک می نماید و فرمان یاری و کمک به دیگران در مواقع بروز حادثه و یا اتفاق را بر تمام مسائل بدون فکر کردن بر فرمانهای دیگر ترجیح داده و به آن شخص که در اثر حمله راهزنان مورد آسیب بدنی قرار گرفته را یاری و مساعدت نموده و جان او را نجات می دهد. در اینجا است که عیسی مسیح با این مثال خود فرمان الهی خداوند که یاری و کمک به ممنوع است را مد نظر گرفته و آنرا فراتر از همه مرزهای انسانی اعمال می کند.

اما این مسئله یک جنبه مهم دیگری را به همراه دارد: نقطه آغاز و شروع سوال محققان مذهبی اینجا است که زندگی مسیحیان بر روی چه اصل و اساسی بنا نهاده شده. در اینجا است که عیسی مسیح یکی از آن دو فرمانها را مهمترین و والاترین که در واقع همان محبت و یاری رساندن به ممنوع خود دانسته و از آن نام می برد و همزمان کاملاً آنرا آشکار کرده و می فرماید: کسی که فرمان یاری و کمک به دیگران را سرمشق خود قرار داده، همزمان تمامی احکام را نسبت به خداوند انجام داده، این خود نزدیکی و عشق به خداوند است. یاری رسانیدن به دیگران و محبت به ممنوع همان خدمت برای خداوند به حساب می آید. اما در اینجا نکته دیگر که همزمان باعث تعمق است، دانستن اینکه ما همیشه هر کاری که انجام می دهیم و عمل میکنیم وابسته به خداوند هستیم. با وجود آنکه ما انسانها قادر به انجام کارهای بسیار زیادی هستیم، ولی در نهایت امکانات و توانایی و قدرت ما محدود می باشد. ما انسانها در بسیاری موارد قادر هستیم به انسانهای دیگر کمک برسانیم و دیگران را در مواقع ضروری مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهیم ولی ما مجاز هستیم و بایستی هم آنرا بدانیم، که ما به تنهایی توان انجام همه کارها را نداریم، و اینکه نبایستی چنین هم عمل کنیم. اگر ما به دنبال این هدف هستیم که، تمام دنیا را نجات دهیم، ما بسیار زیاده روی و افراط نموده ایم. اینچنین هم ضروری نیست، مسلمناً ما باید بدانیم، که خداوند خود دنیا را نجات داده است. ما مجاز هستیم تا هر آنچه را در قدرت خود داریم در کمک به دیگران، به کار برده و به آن توان و قدرت خود راضی بوده و قانع باشیم. پس اجازه داریم که بدانیم و مطمئن باشیم، ما همواره در زیر سایه برکت و رحمت خداوند ایستاده ایم، و لذا همانجا که، انسانها بعنوان کمک و هم یاری در حال انجام وظیفه هستند، خداوند در کنار آنان خواهد بود، و او آنان را در آنچه که عمل میکنند یاری خواهد نمود.

## Liedvers (EG 412,4)

سرود

ما دارای یک خداوند و یک پروردگار هستیم، / هر کدام از ما مانند اعضای بدن هستیم، / به همین دلیل به ممنوع خودت و به دیگران خدمت نما، / زیرا ما همگی برادر یکدیگر هستیم. / خداوند تمام جهان را تنها برای من نیافریده، / دیگران هم مانند من فرزند او نیز می باشند. (اگ ۴،۴۱۲)

## Gebet

دعا

خداوند مهربان در آسمان، سپاس تو را، که تو محبت و عشق ات را به ما اهدا میکنی، ما را یاری ده، تا ما بتوانیم سپاس مان را به تو نشان دهیم: تا جایی که بتوانیم محبت و عشق تو را به دیگران دهیم، به این صورت که ما به انسانهای دیگر و ممنوع خود یاری و محبت برسانیم. آمین.

Christian Justen